

غلامحسين ساعدي

گاؤ

فيلمانامه



مؤسسة انتشارات نگاه

«تأسيس ۱۳۵۲»

بیل. خانه‌ها گلی و توسری خورده، کوچه‌ها درهم و آشفته. و مرکز آبادی، استخری که گندابی بیش نیست. و پای استخر یک سکو، اینجا قهوه‌خانه ده است. تمام کوچه به اطراف استخر می‌رسد. دور استخر محل تجمع مردم است.

۱. خارج. یکی از بام‌های ده. روز.

پاپاخ، سگ پشمالو و سفید ده روی یکی از بام‌ها خوابیده، سرش را روی دست‌ها گذاشته است. صدای خنده و قهقهه عده‌ای به گوش می‌رسد. پاپاخ چشمانش را باز می‌کند.

۲. خارج. بام‌ها. روز.

یک ردیف کله زن و مرد و بچه، از سوراخی بام‌ها بیرون آمده، به یک نقطه خیره شده‌اند. همه می‌خندند.

۳. خارج. کلبهٔ مشدبایا. روز.

مشدبایا از سوراخی بالای در خانه‌اش به بیرون خیره است و می‌خندد.

۴. خارج. کلبهٔ پیرزن‌ها. روز.

ننه فاطمه و ننه خانم نحیف و خمیده، در دو طرف دخمهٔ تاریکی چمباتمه زده‌اند، خندهٔ یخ‌زده‌ای به صورت دارند.

۵. خارج. کنار استخر. روز.

مشدجبار، حسنی، و مشدعباس کنار به کنار هم نشسته‌اند، چپق می‌کشند و می‌خندند.

۶. خارج. کلبهٔ مشدزینال. روز.

مشدزینال، پیرمرد فرتوت، لاغر و مردنی، نابینا و زمین‌گیر، کنار کلبه‌ای نشسته، تسبیح می‌گرداند و دعا زیر لب می‌خواند و نمی‌خندد.

۷. خارج. کنار استخر. روز.

موسرخه، ژنده و کثیف، لال و خل‌وضع، به درخت کنار استخر بسته شده است. پسر مشدصفر دوده به صورتش می‌مالد. عده‌ای از بچه‌ها یک مشت زلم‌زیمبو به پیکر او آویزان می‌کنند. موسرخه وحشت‌زده است. دست و پا می‌زند و جیغ می‌کشد و می‌خواهد به هر ترتیبی شده خود را از دست آن‌ها رها کند. یکی از بچه‌ها کنده‌ای آتش زده به طرف موسرخه دراز می‌کند، موسرخه با وحشت خود را رها می‌کند و به طرف یکی از بچه‌ها می‌دود.

### ۸. خارج. جلو کوچه. روز

موسرخه هراسان می‌دود. پسر جوانی با مترسکی که صورت چهارگوش دارد جلو رویش سبز می‌شود. موسرخه با ترس عقب‌عقب می‌رود و درحقیقت توی استخر می‌افتد. همه دست به خنده می‌گذارند. پسر مشدصفر، قدبلند و لاغر و شرور با چوب بلندی موسرخه را توی استخر می‌زند. موسرخه خود را به طرف دیگر استخر می‌رساند و بیرون می‌آید و می‌دود، حالا او روبروی پیرزن‌ها قرار دارد. ننه‌خانم و ننه‌فاطمه به او خیره می‌شوند. بچه‌ها از همه طرف قیبه‌کشان هجوم می‌آورند و موسرخه را دستگیر می‌کنند.

### ۹. خارج. جلو کوچه بغلی. روز

کدخدا، کوتاه‌قد و نحیف، از کوچه بغلی وارد می‌شود. خسته و بی‌حوصله و اخم‌وست.

کدخدا: چه خبر تونه؟ چه کارش می‌کنین؟

پسر مشدصفر: داریم باه‌اش مزاح می‌کنیم.

کدخدا: مزاح چیه؟ چرا انداختینش تو آب؟

موسرخه خود را پشت کدخدا پنهان می‌کند.

کدخدا: اگر طوریش بشه کی بهش می‌رسه؟ این

طفلکی که کسی رو نداره.

مشدزینال از کنار کلبه.

مشدزینال: همه‌ش تقصیر پسر مشدصفره. با اون قد

دیلاکش خجالت نمی‌کشه قاطی بچه‌ها

شده.